

مخبر ۲۰۰۰



عشق بازی امواج

بر اساس رمان «غواص شهید امیر طلایی»

نویسنده:

زینب شعبانی

سرشناسه	۱۳۶۱-شعبانی، زینب،
عنوان و نام پدیدآور	عشق بازی با امواج: بر اساس زندگینامه غواص شهید امیر طلایی/ نویسنده زینب شعبانی.
مشخصات نشر	۱۳۹۷، تهران: مسیر دانشگاه،
مشخصات ظاهری	۱۴۰ ص.؛ ۱۴/۱۲×۵/۵ س.م.
شابک	۹۷۸-۶۰۰-۸۸۳۰-۴۳-۶
وضعیت فهرست نویسی	فیا
موضوع	طلایی، امیر، ۱۳۶۵-۱۳۳۹.
روش	داستان‌های فارسی -- قرن ۱۴
موضوع	Persian fiction -- ۲۰th century
موضوع	جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷-شهیدان-داستان
موضوع	Iran-Iraq War, ۱۹۸۰-۱۹۸۸ -- Martyrs -- Fiction
رده یابی	۱۳۹۷ ۵۴۲۴/ ۸۳۲۹ PIR
رده بندی دیویی	۶۲/۳۶۸
شماره کتابشناسی ملی	۵۵۴۸۳۰۲



عنوان کتاب: عشق بازی با امواج

نویسنده: زینب شعبانی

ناشر: مسیر دانشگاه

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۸۳۰-۴۳-۶

تیراژ: ۲۰۰۰

سال و نوبت چاپ: اول ۹۸

قیمت: ۱۴۰۰۰ تومان

تهران: خیابان انقلاب، خ ۱۲ فروردین، خ روانمهر شرقی، پلاک ۸۹ واحد ۱

تلفن: ۰۹۱۲۵۰۹۹۲۴۸-۶۶۹۷۴۳۱۶-۱۷

M.dpub@yahoo.com-www.mdnashr.ir

مقدمه

به نام نامی بی نام او

او که اگر تمام دریاها مرکب شود و تمام درختان قلم، از عهده‌ی شمارش نام‌هایش ناتوانند.

وصیه می‌دهم به همه‌ها را که می‌خواندی همه در چند چیز مشترک بودند. خداوند! "معبود! معشوق! شهادت می‌دهم بر یگانگی تو و شهادت می‌دهم بر اینکه محمد ﷺ رسول الله و برترین بندگان توست." خداوند! تو را سپاسگزارم که مرا آفریدی، عشق را آفریدی، دلتنگی را. نتیجه عشق دلتنگی است و نتیجه دلتنگی جنون و حاصل جنون سراسیمه رفتن است، اما تا کجا؟

خداوند! مهربانم! از تو می‌خواهم پایان این جنون را لحظه وصل قرار دهی. وصلی که پایانی ندارد.

خداوند! بهشت را برای بهشتیان آفریدی و جهنم را برای جهنمیان؛ ای کاش مرا برای خود آفریده باشی، تنها برای خودت. آری به یاد دارم خود فرمودی: "ای انسان

همه چیز را برای تو آفریدم، اما تو را برای خودم" و من فراموش کردم و این فراموشی زمینه‌ای شد برای دلتنگی‌ام. می‌دانم که تو هم دلتنگی برای من، که خود فرمودی: "ای پسران! اگر می‌دانستی چقدر مشتاق تو هستم لحظه‌ای دوری مرا تحمل نمی‌کردی و من نفهمیدم". نه دلتنگی تو را دیدم و نه دلتنگی انسان‌هایی را که در کنارم زندگی می‌کردند و تنها وقتی از مشوره رسیدن به تو پرواز می‌کردند رد عبورشان را نظارت می‌کردم.

همان‌هایی که انسان بودند مثل من؛ می‌خوردند، می‌خوابیدند، می‌رفتند و می‌آمدند، اما برای دل تنگشان به دنبال راه چاره‌ای بودند.

بخشی از این انسان‌ها راه چاره را در خاک‌ها و خاکریزهای جنوب و در کوهستان‌های عرب و شمال غرب دیدند و امروز ما برای رفع دلتنگی خود به دنبال این افراد کوچه‌های خاطره را ورق می‌زنیم.

اما دلتنگی کم که نشد، اضافه هم شد. ای کاش

ما نیز ...

سپاسگزارم از مادر گرامی شهید طلایی که هنوز هم
وسایل فرزندش را از گوشه اتاق جمع نکرده، و برای گفتن
هر جمله از شهیدش باران می‌شد.

قردان دوستانی هستم که خاطرات سال‌های پیش را
درق زدند تا لحظاتی کوتاه ما را با شهید طلایی همراه
کنند. همی‌طور سپاسگزارم از دوست خوبم، شهلا شاطری
که در تمام مراحل همراهی صبور بود و مهربان.